

چکیده

آن انگیزه و موهبتی که به دیرینگی این جهان هستی است، همه‌ی موجودات را به تسخیر درآورده، عصاره‌ی زندگانی است و با روح و جان انسان، این موجود خاکی، آمیخته شده، عشق است؛ این پدیده‌ی خداوندی، خود داستان‌ها و حکایاتی را رقم زده و انگیزه‌ی سرایش افسانه‌ها و داستان‌های بسیار شده است؛ یکی از این افسانه‌ها مثنوی دل‌ربای زهره و منوچهر زاده‌ی قریحه‌ی روشن و ذوق سرشار شاعر تبریزی، ایرج میرزاست. این شاعر شهیر یکی از چهره‌های مانای هنر و ادبیات معاصر است که در پدید آوردن انقلابی در سرایش شعر سهم به‌سزایی داشته و در واقع یکی از بیرق‌داران تحول ادبی است. زبان پویا و بیان شیوای وی در مثنوی زهره و منوچهر نشان‌گر طبع شکوفا و ذوق سرشار وی است. مثنوی زهره و منوچهر با ریشه‌های اساطیری، که آن را برگرفته از اساطیر یونان و روم می‌دانند، اثری مانا و جاودان از این نوآفرین شعر ایران‌زمین و گویای ذوق شاعرانه و والای ایرج‌میرزاست.

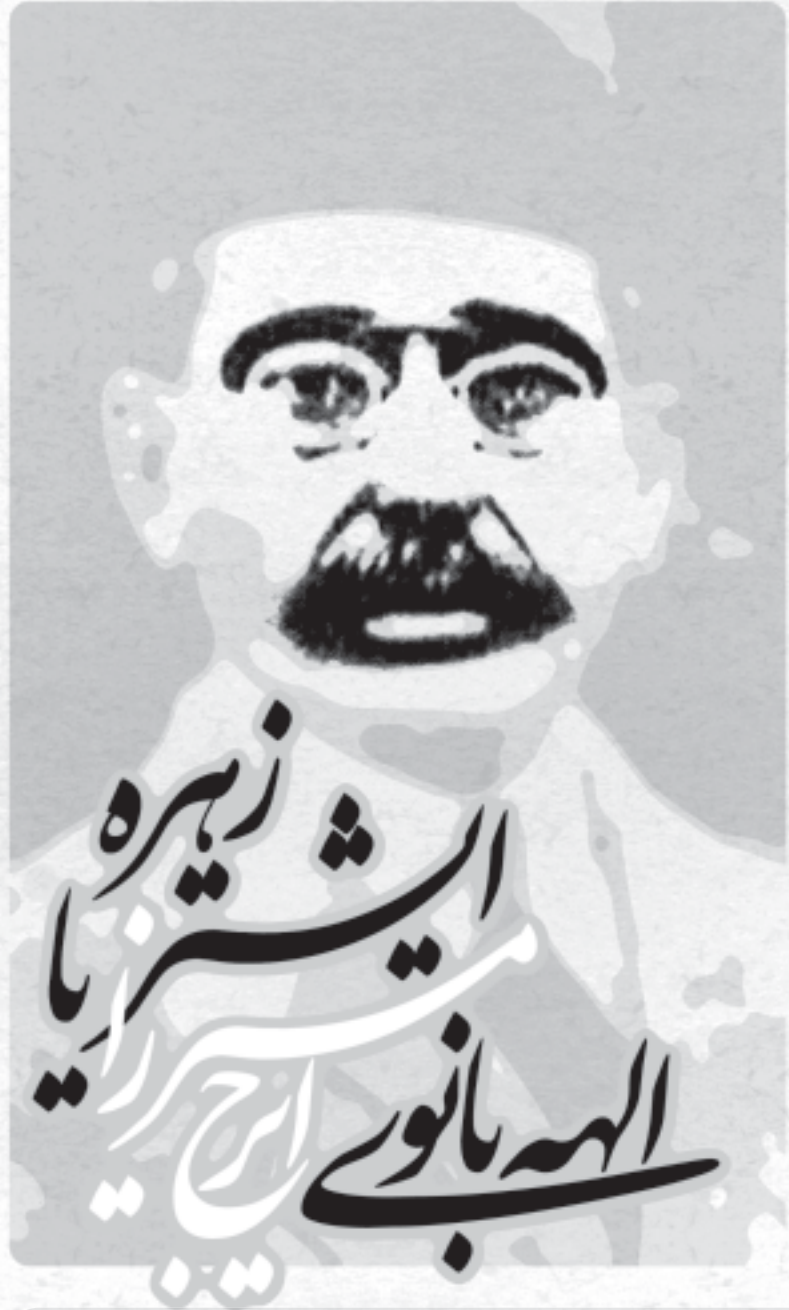
این مثنوی را با شعر «ونوس و آدونیس» شکسپیر مطابق دانسته‌اند. بعضی نیز آن را برگردان شعر شکسپیر، و برخی آن را داستانی با ریشه‌ی ایرانی پنداشته‌اند. در این مقاله نظریه‌های گوناگون گنجانده شده و به ریشه‌یابی این داستان زیبا پرداخته شده است. در واقع این داستان، حکایت عشق زهره، الهه‌ی زیبایی و عشق، و منوچهر موجودی خاکی، است. در جریان داستان ماجراهایی رقم خورده که به آن لطف بی‌حدی بخشیده است.

گفتنی است که بعد از قطعه‌ی «مادر» ایرج‌میرزا، محکم‌ترین شعر وی بی‌تردید مثنوی دل‌ربای زهره و منوچهر است که هنر ارزنده‌ی ایرج در آن به معرض نمایش گذاشته شده است. واژگان خوش‌آب و رنگ، معانی دل‌فریب، سبک ساده و بیان شیوا و سلیس از ویژگی‌های این مثنوی عاشقانه‌اند، که الهه‌ی عشق-زهره در آن هنرنمایی می‌کند. نگارنده در نظر دارد علاوه بر بازگردانی این اثر شاعر تبریزی به نثر ساده و روان، به نقد فنی و زیبایی‌شناختی و ریشه‌یابی این داستان بپردازد.

کلیدواژه‌ها :

ایرج‌میرزا، مثنوی زهره و منوچهر، ایشتر، زهره، منظومه‌ی «ونوس و آدونیس»، اسطوره.

Love is a spirit all compact of fire,
not grass to sink, but Light, and will aspire.
عشق، سیاله‌ای است سراپا آتش، سبک‌خیز و سرکش.
«ونوس و آدونیس»



نگاهی به مثنوی «زهره و منوچهر» ایرج میرزا

سولماز مظفری
مدرس دانشگاه آزاد
شیراز-واحد سما

مقدمه

ایرج میرزا از نوادگان فتحعلی شاه قاجار بود و ولادتش به سال ۱۲۹۱ هجری و مرگش به سال ۱۳۴۳ هجری اتفاق افتاد. او در زبان‌های فارسی، عربی و فرانسوی مهارت داشت، روسی و ترکی نیز می‌دانست و از نعمت خط خوش نیز بهره‌مند بود. در مدرسه‌ی دارالفنون تحصیل کرد و در ۱۹ سالگی لقب «فخرالشعرایی» گرفت اما به‌زودی از شاعران درباری کناره گرفت و به خدمات دولتی مختلفی پرداخت. شعر وی به سادگی و استفاده از تعبیرات عامیانه مشهور است. آگاهی ایرج از ادبیات ملل مختلف و تأثیری که از محیط متغیر و انقلابی دوره‌ی خود پذیرفته بود، او را وادار کرد تا روش قدیم شاعری را رها کند و خود شیوه‌ای خاص آورد و با این شیوه و روش، لقب سعدی نور را به خود اختصاص دهد. در این شیوه، افکار و اندیشه‌های جدید، که گاه از ادبیات خارجی اقتباس شده و گاه آفریده‌ی ذهن خلاق خود او می‌باشد، به زبانی بسیار ساده و نزدیک به زبان مخاطب بیان می‌شوند. وی آثار بسیاری از خود به یادگار نهاده که یکی از زیباترین آن‌ها، مثنوی دل‌فریب زهره و منوچهر است که از منظومه‌های عاشقانه ادب پارسی شمرده می‌شود. این منظومه بازگردان شعر ونوس و آدونیس اثر شکسپیر است که زبان نرم و لطیف ایرج به آن صبغی ایرانی بخشیده است. عشق، این موهبتی که از عالم ملکوت به پیکره‌ی آدمی ارزش بخشیده است، این بار نیز دست به هنری دیگر در شعر زده و آن هم آفرینش منظومه‌ای زیبا و دل‌فریب از شاعر تبریزی، ایرج میرزا است.

از نظر هنری، ایرج، به قول سعید نفیسی «شیرین‌سخن‌ترین و گشاده‌زبان‌ترین شاعر روزگار ماست و راز موفقیت او در سادگی و ساده‌گویی اوست.» (حاتری، ۱۳۷۰: ۲۷۳).

او شاعری مردمی است که آثاری همه‌کس فهم و روان دارد و کم‌تر کسی است که ایرانی باشد و ایرج میرزا را نشناسد. «از ویژگی‌های برجسته‌ی آفرینش ایرج میرزا، زبان ساده و روان و همه‌فهم اوست. آثار او از نقطه‌نظر دارا بودن اندیشه‌های تابناک و هنرنمایی‌های بدیعی از شاهکارهای ادبی به‌شمار می‌رود و در عین حال، بیانی دارد آن‌چنان که همگان بتوانند از آن بهره‌مند بشوند» (همان: ۲۹۰).

به دلیل آشنایی ایرج با ادبیات اروپا و رسیدن به مرحله‌ی جدیدی در زبان شعری، که نوعی استحکام و روانی را در خود جای داده و به حق «سعدی نو» لقب گرفته است؛ وی تأثیری بس شگرف بر ادبیات فارسی گذاشت و اکنون هم به وضوح شاهد این تأثیر به‌خصوص در افکار و اذهان مردم هستیم. «زبان شعری او از روزگار سعدی تا به امروز، سلسبیلی‌ترین زبان شعری محسوب می‌شود...» (همان: ۲۸۲).

وی اشعار بسیاری از خود به یادگار گذاشته است که هر یک بیان‌گر خلاقیت محض و ذهن زیبایی‌شناس وی است.

او از شاعرانی است که «واپس‌گردی» نداشته و همواره با تازه‌ها همراه بوده و او را می‌توان جزء شاعران «نوبین‌گرا» دانست. بدیهی است که برای شناخت هر شاعری، شناخت دوران زندگی، سخنان و اختصاصات زبانی و سبکی او تا حدودی ضروری است اما این موارد کمک می‌کنند که ذوق و اندیشه‌ی وی بیش‌تر شناخته شود و داوری خام و غرض‌آلودی در مورد آثار وی صورت نگیرد. در این نگره و نوشته‌ی مجمل، آن‌چه مورد بحث و واکاوی قرار می‌گیرد، مثنوی «زهره و منوچهر» ایرج میرزا است که شاهکار ادبی او به‌شمار می‌رود.

ایرج میرزا مترجمی توانا و شاعری با ذوق و قریحه بوده و در انقلاب تازه‌سرایی سهم به‌سزایی داشته است. همین اثر وی، نیز نشان‌گر این مسئله است.

مثنوی زهره و منوچهر ایرج میرزا برخلاف نظر بسیاری از افراد، که آن را با ریشه‌های ایرانی دانسته‌اند، ترجمه‌ی آزاد از «ونوس و آدونیس» شکسپیر است.

«در دنیای مترجمین، باید نام ایرج را در صدر قرار داد و همان‌طور که در قدیم به شعرای بزرگ، عنوان ملک‌الشعرایی می‌دادند، به ایرج هم باید عنوان «ملک‌المترجمین» داد» (حاتری، ۱۳۷۰: ۱۸-۳۱۷). همین مسئله که وی را تنها مترجم بدانیم، کافی نیست؛ زیرا وی به هنگام ترجمه‌ی آثار تنها در اندیشه‌ی برگرداندن مفاهیم از زبانی به زبان دیگر نیست بلکه «طرحی نو در انداخته و در نقل داستان به زبان فارسی، چنان استادی و هنرمندی‌ای به کار برده و مضامینی را که از شاعر انگلیسی به عاریه گرفته، چنان با صحنه‌های عادی. معمول زندگانی ایرانی درآمیخته است که خواننده در سرتاسر داستان، هرگز احساس نمی‌کند که موضوع داستان و صحنه‌ی دیدار و گفت‌وگوی قهرمانان، از یک اثر خارجی ترجمه یا اقتباس شده است» (همان: ۳۱۸).

همین مطلب باعث شده که بسیاری این داستان را با ریشه‌ی ایرانی بدانند و نام‌گذاری آن نیز به «زهره و منوچهر»، به این فکر و باور مدد می‌رساند. عظمت و قدرت بیان ایرج در این منظومه‌ی عاشقانه به‌وضوح دیده می‌شود و این که او داستان را کاملاً ایرانی کرده است، به زیبایی و دل‌نشین بودن اثر کمک می‌کند. البته باید گفت که بسیاری از ابیات «زهره و منوچهر» تقریباً ترجمه‌ی سطر به سطر منظومه‌ی شکسپیر است و چندان تغییری در معنا و محتوای آن منظومه ایجاد نشده است. ایرج میرزا کوشیده است با قدرت بیان والایش، که در ترجمه نشان داده است، همگان را مسحور خود سازد. کم‌تر کسی توانسته است تشخیص دهد که این درواقع ترجمه و برگردان است یا سروده‌ی خود او و زاده‌ی قریحه و ذوق بی‌حدش.

ایرج در سال آخر زندگانی خود، مثنوی دل‌ربای «زهره و منوچهر» را سرود ولی حیف که نتوانست آن را به پایان

آگاهی ایرج
از اسطوره‌ها،
حکایات و
داستان‌ها و
آشنایی وی
با ستارگان و
سیارگان و طنز
ظریفی که در
برخی از ابیات
به‌وضوح دیده
می‌شود، گویای
ذوق شاعرانه
و طبع شکوفای
اوست

مثنوی زهره
و منوچهر
باریشه‌ای
اساطیری، که
آن را برگرفته
از اساطیر
یونان و روم
می‌دانند، اثری
مانا و جاودان
از این نوآفرین
شعر ایران زمین
و گویای ذوق
شاعرانه
و والای
ایرج میرزاست

ببرد. بعد از وی نیز بزرگانی چون دکتر حسابی، ایباتی به آن افزودند ولی بیان و قریحه‌ی ایرج‌میرزا را نداشتند.

مضمون اصلی این مثنوی از ویلیام شکسپیر- شاعر و نمایش‌نامه‌نویس بزرگ انگلیسی (۱۶۱۶-۱۵۶۴م) گرفته شده و در واقع، ترجمه‌ی آزاد متناسب با روح ایرانی است. «شکسپیر، روایتی از افسانه‌ی ونوس و آدونیس را مطابق ذوق و سلیقه‌ی مردم زمانه‌ی خود از نو سرود و ایرج‌میرزا آن را از شاعر انگلیسی وام کرده، قسمت نخست آن را که شرح عشق‌بازی‌های پرشور ونوس با شکارافکن جوان است، به شعر پارسی درآورده است...» (درودیان، ۱۳۸۰: ۱۴).

این منظومه را «نمونه‌ی درخشان تغزل طنزآمیز» دانسته‌اند. گفته شده است که «ایرج، همه‌ی نیروی تخیل و طنز خود را با ظرافت‌ها و نکته‌سنجی‌های خاص در این اثر به کار برده و چنان خوب از عهده برآمده که اگر کسی، اصل داستان را خوانده باشد، به هنر او آفرین خواهد گفت» (همان: ۲۷). پس داستان همان «ونوس و آدونیس» است که سیاق حکایت و چهارچوبه‌ی حوادث آن حفظ شده ولی ایرج ذوق و طبع ایرانی خود را در نهایت هنرمندی به کار برده است.

آن چه در این مبحث مورد واکاوی قرار گرفته، شخصیت زهره، الهه‌ی عشق، در این اثر است که ایرج‌میرزا تحت‌تأثیر شخصیت «ونوس»، که البته آن را با «آفرودیت» الهه‌ی عشق یکی دانسته‌اند، زهره را الهه‌ی عشق همراه با شهوت‌رانی معرفی می‌کند که این از شخصیت وی آن گونه که در اساطیر آمده، به دور است. در توصیف زهره (ناهید) آمده است: «نام فرشته‌ی آب است که در اوستا به صورت آنهیتا، با صفت آرد وِیسور به معنای «بالنده و قوی» آمده و بسیار مورد ستایش قرار گرفته است» (عفی، ۱۳۷۴: ۶۳۴) یا «در ایران ایزد بانو آردوی سورا (Ardivisura) آنهیتا (یعنی آب‌های نیرومند بی‌آلایش) سرچشمه‌ی همه‌ی آب‌های روی زمین است. او منبع همه‌ی باروری‌هاست... او نیرومند و درخشان، بلندبالا و زیبا، پاک و آزاده توصیف شده است. در خور آزادگی خویش تاج‌زرین هشت پر هزار ستاره بر سر، جامه‌ای زرین بر تن، و گردن‌بندی زرین بر گردن زیبای خود دارد» (هینلز، ۱۳۸۸: ۳۸).

در ارمنستان او را مادر همه‌ی خردها و خیرخواه همه‌ی نژاد بشر می‌دانند. او را ایزد بانوی محبوب مردم و دختر اهورامزدا می‌دانند (هینلز، ۱۳۶۸: ۳۸ و هینلز، ۱۳۸۳: ۷۹).

در مورد پاک‌دامنی زهره (آنهیتا) گفته شده است که کاهنه‌های آنهیتا تعهد پاک‌دامنی داشته‌اند و در بین ایرانیان هم آنهیتا از احترامی عمیق برخوردار بوده است. پس آیا الهه‌ای که نماد کمال زن ایرانی است، می‌تواند بی‌حیا و شهوت‌ران باشد؟

«برخی از محققان ناهید را متأثر از ایشتر (Ishtar)، خدایانوی سومری، می‌دانند اما... ناهید ایرانی را با ایشتر

پیوندی نیست و شاید بسیاری از مراسم آیینی ایشتر در آسیای کوچک و سرزمین‌های دیگر ضمیمه‌ی نیایش ناهید شده است.» (هینلز، ۱۳۸۳: ۸۱)

در توصیف ایشتر آمده که «ایشتر الهه‌ی زیبایی و عشق، الهه‌ی دوست‌دار و مروج شهوت بود و...؛ ایشتر خود نخستین کسی بود که شهوت را تجربه کرد و به دیگران الهام بخشید» (شهریاری، ۱۳۷۸: ۱۲۴).

ناهید را همتای ایزدبانو «سَرس و تی» در آیین ودایی می‌دانند که این ایزدبانو نیز به پاکی و قداست شهرت داشته است: «معابد آنهیتا برای زنان پرهیزگار بوده...» (عفی، ۱۳۷۴: ۴۳۱) و «هورامزدا فرمان می‌دهد که این ایزدبانو (ناهید، آنهیتا) از پهنه‌ی آسمان و جایگاه ستارگان به روی زمین فرود آید تا به یاری بزرگان و ناموران و شاهانی که از او با اندیشه‌ی پاک درخواست حاجت می‌کنند، بشتابد» (شهریاری، ۱۳۷۸: ۱۶). به هیچ وجه نمی‌توانیم آنهیتا (زهره) را الهه‌ای بدانیم که پیرامون وی آیینی با هرزگی و شهوت‌رانی وجود داشته است. حتی گفته شده است که «کاهنه‌های امعد آنهیتا» در خدمت او بوده‌اند و تعهد پاک‌دامنی داشته‌اند (هینلز، ۱۳۶۸: ۴۰).

پس باید گفت که ایرج‌میرزا به «آشناسازی» دست زده و زهره، الهه‌ی ایرانی عشق و پاکی، را هم‌ردیف با آفرودیت دانسته است؛ همان گونه که شکسپیر نیز ونوس و آفرودیت را یکی دانسته و اعمال و رفتار آفرودیت را به ونوس نسبت داده است. گفته شده که ایرج‌میرزا در دوره‌ای می‌زیسته است که همگان به دنبال نوگرایی بوده‌اند و به تازه‌ها دست می‌زدند و گاه آن چه را معمول بوده، برهم می‌زد، و رنگی تازه به آن می‌داده و عرضه می‌کرده‌اند. پس، ایرج‌میرزا نیز نمی‌تواند از این مسئله به دور باشد. توجه وی به اسطوره‌ها هم در این داستان به وضوح دیده می‌شود.

در مورد «ونوس» نیز این گونه آمده است: «رب‌النوع باستانی لاتن‌ها که ظاهراً در اصل، حمایت باغ‌های سبزی را به عهده داشت. وی قبل از بنای رم، دارای رواقی در نزدیکی آردیه بود. ونوس در شمار خدایان بزرگ روم نبود و از قرن دوم پیش از میلاد، وی با آفرودیت یونانی یک‌سان شناخته شد و شخصیت و داستان‌های مربوط به آفرودیت را به وی نسبت داده‌اند» (گریمال، بی تا: ۹۳۰) و در جای دیگر مذکور است که «از خدایان بسیار کهن قوم لاتن، پاسدار گیاهان و...» (پرون، ۱۳۸۱: ۸۵). در این جا باز سؤالی مطرح می‌شود که آیا الهه‌ای که پاسدار باروری گیاهان و باغ‌هاست، می‌تواند شهوت‌ران و هوس‌باز باشد؟ «اما آفرودیت (Aphrodite) رب‌النوع عشق معرفی شده و در باره‌ی تولد وی روایات مختلفی مذکور است: «عده‌ای او را دختر زئوس و دیونه، برخی او را دختر اورانوس (آسمان) می‌دانند. آفرودیت «زن متولد از امواج» یا «متولد از نطفه‌ی خدا»... به

محض آن که از دریا بیرون آمد، به وسیله‌ی نسیم مغرب به ساقیتره و پس از آن، به سواحل قبرس هدایت شد. در آن جا خدایان فصول، وی را به گرمی پذیرفتند و...» (گریمال، بی‌تا: ۸۳). «فلاطون به وجود دو آفرودیت اشاره می‌کند: یکی از اورانوس متولد شده و خدای عشق پاک بود و دیگری که دختر دیونه و رب‌النوع عشق عامیانه بوده است» (همان: ۸۳). در توصیف آفرودیت آمده که «حیوانات محبوب او، کبوتران بودند که ارباب‌اش را حمل می‌کردند» (گریمال، بی‌تا: ۸۵). ایرج‌میرزا نیز به این مطلب به زیبایی اشاره می‌کند: آن دو کبوتر که به شاخ اندرند حامل تخت من نام‌آورند چون سفر و سیر کنم در هوا تخت مرا حمل دهند آن دوتا برشوم از خاک به سوی سپهر تندتر از تابش انوار مهر گویمشان آمده پروا کنند بر سر تو سایه مهیا کنند در جای دیگر ذکر شده است: «گیاهان مخصوص آفرودیت، گل سرخ و مورد بوده است» (همان: ۸۵). در مورد گل سرخ در اساطیر یونان حکایتی زیبا ذکر شده است: «بسیاری از افسانه‌ها که در مورد گل‌ها ابر سر زبان‌ها بود با سرگذشت آدونیس [معشوق آفرودیت] ارتباط داشت. معروف بود که این گل در اصل سفیدرنگ بوده ولی روزی که آفرودیت بر اثر شنیدن خبر جراحت دوست قدیم خود به کمک وی می‌شتافته است، پایش به خاری خورده و خونی که به این طریق از پای وی جاری شده، گل‌های آن بوته را به رنگ سرخ درآورده است» (همان: ۲۴). به‌طور کلی، می‌توان نتیجه گرفت که زهره، اگرچه در بین ایرانیان و نیز در مثنوی ایرج‌میرزا الهه‌ی عشق است ولی عشق او با شهوت و هوس همراه است. او در مقابل منوچهر شرم و حیا را کنار می‌گذارد. ایرج‌میرزا خود به خوبی واقف است که زهره، آن‌اهیتا، الهه‌ی عشق است و تنها به همین اکتفا می‌کند که در برگردان شعر شکسپیر، الهه‌ی عشق را در توازن الهه‌ی عشق قرار دهد و شهوت‌رانی آفرودیت (ونوس) را نیز به زهره نسبت دهد؛ هر چند که زهره در اساطیر به پاک‌دامنی مشهور است. در اصل داستان «ونوس و آدونیس» این‌گونه آمده است: «سرگذشت آدونیس از افسانه‌های سوریه بوده که هر یود نیز به آن اشاره کرده است. روایتی که بیش‌تر مورد قبول بوده، چنین است: تئیس، پادشاه سوریه، دختری داشت به نام میرا که بر اثر خشم آفرودیت، مجبور شد عمل حرامی انجام دهد. او با کمک دایه‌اش به مقصود رسید ولی تئیس بر نیرنگ دختر [خود] وقوف یافت و با کاردی، به قصد کشتن وی به تعقیبش پرداخت. میرا به خدایان پناه برد و خدایان وی را به صورت

درخت مر درآوردند. ده ماه بعد، شکافی در پوست درخت پدید آمد و پسری، که «آدونیس» نام گرفت، از آن خارج شد، آفرودیت، که از زیبایی کودک به رقت آمده بود، وی را گرفته «پرسفون» را مأمور پرورش او کرد. اتفاقاً پرسفون که محو زیبایی کودک شده بود، دیگر حاضر به استرداد آدونیس نشد. برای رفع این اختلاف، زئوس، خدای خدایان اساطیر یونان که تصمیم‌گیری درباره‌ی الهه‌ها با اوست، به داوری پرداخت و قرار شد که آدونیس، یک‌سوم سال را با آفرودیت، یک‌سوم آن را با پرسون و یک‌سوم دیگر را در هر مکانی مایل باشد، به سر برد. «ولی آدونیس دو سوم سال را با آفرودیت و یک‌سوم آن را با پرسفون زندگی می‌کرد. بعدها «آرتمیس»، یکی از الهه‌های یونان، بر او متغیر گشت (و معلوم نیست به چه علت) و گرازی را علیه او برانگیخت، که آدونیس در ضمن شکار آن به سختی مجروح شد و مرد» (گریمال، بی‌تا: ۲۳). این داستان ریشه‌ی سامی دارد و نام آدونیس، که در زبان عبری به معنی «خدا» است، مؤید این گفتار است (همان: ۲۴). ستایش آدونیس در دوره‌ی هلنیسم در اطراف دریای مدیترانه معمول گشت (همان: ۲۴). در داستان ایرج‌میرزا آمده است: «یک روز صبح زود که ... نتابیده هنوز آفتاب و نشده دیده‌ی زنگس ز خواب تازه گل آتشی مشک بوی شسته ز شبنم به چمن دست و روی منتظر حوله‌ی باد سحر تا که کند خشک بدان روی تر...» منوچهر، جوانی که در جمال صورت و کمال سیرت بی‌همتا بود، به قصد شکار و تفریح، به دشت و صحرا رفت؛ زهره، الهه‌ی عشق و زیبایی، نیز از عالم ملکوت و پایگاه ارجمند و بلند خود به زمین آمده بود تا: سیر گل و گردش باغی کند تازه ز گل‌گشت، دماغی کند به همین خاطر خود را به شکل و شمایل بشر درآورد و با هزار ناز و کرشمه به دشت آمد. از قضا بدان سوی که منوچهر برای شکار رفته بود، رفت و در کنار چشمه‌سار، منوچهر را دید و با یک نظر عاشق و شیفته‌ی وی شد: گشت به یک دل نه به صد دل اسیر در خم فتراک جوان دلیر او برای آن که واله شدن خود را به منوچهر بیان کند، به راه افتاد اما ناگاه «به یاد الوهیت خویش اوفتاد» و بر خود خرده گرفت که: من که یکی عنصر افلاکی‌ام از چه زبونِ پسری خاکی‌ام

بعد از قطعه‌ی
«مادر»
محکم‌ترین
شعر ایرج‌میرزا
بی‌تردید
مثنوی دل‌ربای
«زهره و
منوچهر»
است. واژگان
خوش‌آب و
رنگ، معانی
دل‌فریب، سبک
ساده و بیان
شیوا و سلیس
از ویژگی‌های
این مثنوی
عاشقانه‌اند که
الهه‌ی عشق،
زهره، در آن
هنرنمایی
می‌کند

مثنوی زهره
و منوچهر
ایرج میرزا
برخلاف نظر
بسیاری از
افراد که آن را با
ریشه‌ای ایرانی
دانسته‌اند،
ترجمه‌ی آزاد
از «ونوس
و آدونیس»
شکسپیر است

اما قدرت عشق، زهره را به سوی منوچهر برد و او خواهان آن شد که آن مرد را گرفتار عشق کند؛ از هر سو دام و زنجیر عشق و دل‌دادگی را گستراند و با دلبری شروع به سخن گفتن کرد و بحث عشق را به میان کشید ولی منوچهر، هم‌چون آهوپی رمیده، دست رد به سینه‌ی او زد. زهره مأیوس نشد و بار دیگر سخن را به جای دیگری از عشق کشاند:

گیر تو افتاده‌ام ای تازه‌کار
بهتر از این گیر نیاید شکار
خوب ببین بد به سراپام هست؟
یک سر مو عیب در اعضاء هست؟
هیچ خدا نقص به من داده است؟
هیچ کسی مثل من افتاده است؟
یا در وصف خود می‌گوید:

چون بنهم پای طرب بر بساط
از در و دیوار ببارد نشاط
بر سر این سبزه برقصم چنان
کز اثر پام نماند نشان
گر بجهم از سر این گل بر آن
هیچ به گل‌ها نرسانم زیان
رقص من اندر سر گل‌های باغ
رقص شعاع است به روی چراغ

اما هیچ کدام از این سخنان، دل جوان را رام الهه‌ی عشق نساخت؛ هر چند که زهره با سوزش عشق‌خدایی و الهی خود با این جوان زمینی سخن می‌گفت، باز هم منوچهر به سخنانش گوش فرامی‌داد و بهانه‌ها می‌آورد که:

... ای نسخه بدل از پری
جلد سوم از قمر و مشتری
عطف بیان از گل و سرو و سمن
جمله‌ی تأکید ز باغ و چمن...
عشوه از این بیش به کارم مکن
صرف مساعی به شکارم مکن...
عاشقی و مرد سپاهی کجا؟
دادن دل دست مناهی کجا؟...

زهره دست از تلاش برنمی‌دارد و خواهان وی می‌شود و حتی می‌گوید که «اگر چشم هم نداشتم، با شنیدن صدايت، باز هم گرفتار عشق تو می‌شدم» اما این سخنان در دل سنگ منوچهر اثر نمی‌گذارند. منوچهر عشق او را با شهوت همراه می‌خواند و آماده‌ی بازگشت می‌شود. زهره با آن که از او ناامید شده است، بار دیگر می‌پرسد که آیا دیدار با او بار دیگر میسر می‌شود و منوچهر پاسخ می‌دهد که فردا هم قصد شکار دارد ولی از گذر به آن دشت و چمن معذور است، زهره از این همه سردی و سنگ‌دلی و بی‌توجهی آشفته و ناراحت می‌شود، سخن دیگری با وی نمی‌گوید.

ادامه‌ی داستان به گونه‌های مختلفی ذکر شده است: «در یکی از نسخه‌ها آمده است که سرانجام، منوچهر رام سخنان زهره می‌شود و زهره کامیاب گشته و سپس به آسمان و جایگاه خود بازمی‌گردد و منوچهر را که اکنون شیفته و با عشق آشناست، در تنهایی و بهت رها می‌سازد و می‌رود.» «در یکی دیگر از نسخه‌ها به نقل از «سید هادی حائری» آمده است که زهره با نهایت افسردگی دامان منوچهر را رها کرد؛ منوچهر رفت و زهره در غم تنهایی ماند. فردای آن روز، زهره دشت‌ها را در پی گم‌گشته‌ی خود می‌گشت تا این که صدای شیپورهای شکار را شنید و از شکارچیان- همراهان منوچهر- سراغ او را گرفت و فهمید که درنده‌ای پهلوی جوان را دریده و او مرده است. زهره سر منوچهر را در آغوش گرفت و روی و موی خود را با خون معشوق، سرخ‌رنگ کرد و بی‌تابی‌ها نمود و سپس در غم معشوق، این‌گونه برای عشق پیش‌گویی کرد که «مباد عشقی بی‌درد و غم باشد».

«سپس، زهره غمگین از بار عشق از جهان بیزار شد و به فراز آسمان‌ها رفت و دیگر بار، آهنگ جهان خاکی نکرد.»

آه چه غرقاب مهیبی است عشق
مهلکه‌ی پر ز نهی بی است عشق

نکته‌ی مهم این‌که ایرج‌میرزا در این اثر، علاوه بر این که نام‌های ایرانی برگزیده است، مکان داستان را هم به یکی از دشت‌های ایران تغییر داده و با این دو کار، روح ایرانی را در اثر خود دمیده است. تناسبی که او بین کلمات ایجاد کرده و نیز به‌کارگیری کلمات عامیانه و واژگان رایج در زمانه‌ی او، همه و همه به زیبایی اثر افزوده‌اند.

آگاهی ایرج از اسطوره‌ها، حکایات و داستان‌ها و آشنایی وی با ستارگان و سیارگان و طنز ظریفی که در برخی از ابیات به‌وضوح دیده می‌شود، گویای ذوق شاعرانه و طبع شکوفای اوست. اگرچه او در داستان‌های الهه‌ی عشق را «زهره» خوانده و این همان کسی است که در ادبیات فارسی و ایرانی حضور دارد و در اوستا نیز این‌گونه مذکور است، اما اعمال و رفتاری که از این قهرمان سر می‌زند، با آن‌چه در کتاب‌ها و روایات درباره‌ی زهره^۱ آمده است، مغایرت دارد. آن‌اهیتا یا همان زهره-الهه‌ی آب و عشق- با هوس و شهوت و عشق این‌گونه‌ای، که طی داستان آمده، در تقابل است و این اعمال بیش‌تر شایسته و بایسته‌ی «ایشتر» است نه زهره. این مناظره را برای رسیدن به کام‌یابی در داستان «یوسف و زلیخا» از زبان زلیخا می‌شنویم و در داستان «سودابه و سیاوش» بر زبان سودابه- دختر پادشاه هاماوران و نامادری سیاوش- جاری می‌شود، در هر سه داستان هم، عاشقان شهوت‌گرا به مراد خود نمی‌رسند و عشق از شهوت و هوس و کام‌یابی دنیوی جدا دانسته می‌شود.

فضاسازی آغازینه خود حکایتی دیگر است؛ توصیفات که ایرج‌میرزا از آغاز روز ارائه داده با به‌کارگیری عبارت‌های

دل‌نشینی هم‌چون: «وانشده دیده‌ی نرگس ز خواب»، «منتظر حوله‌ی باد سحر»، «شسته ز شبنم به چمن دست و روی» یا توصیف منوچهر در این ابیات:

ماهرخی چشم و چراغ سپاه
 نایب اول به وجاهت چو ماه
 صاحب شمشیر و نشان در جمال
 بنده‌ی مهمیز ظریفش هلال
 نجم فلک عاشق سردوشی‌اش
 زهره طلب‌کار هم‌آغوشی‌اش
 و در جای دیگر، توصیف دل‌فریبی زهره:

زیر پی من نشود سبزه له
 نرم‌ترم من به تن از کرک به
 چون ز طرب بر سر گل پا نهم
 در سبکی تالی پروانه‌ام
 گر بجهم از سر این گل بر آن
 هیچ به گل‌ها نرسانم زیان
 همگی زیبایی شعر را دوچندان می‌سازند.

ایرج در جریان داستان، از شخصی به نام «کلنل علی‌نقی‌خان» هم نام می‌برد:

من کلنل را کلنل کرده‌ام
 پنجه‌ی وی رهن دل کرده‌ام
 نام مجازیش علی‌نقی است
 نام حقیقیش ابوالموسیقی است
 دقت کامل شده در ساز او
 بی‌خبرم نیک ز آواز او
 پیش خود آموخته آواز را
 لیک من آموختم ساز را
 و حضور شاعران و نویسندگان و نقاشان را با به‌کارگیری نامشان به واسطه‌ی عشق می‌خواند:

روی زمین هرچه مرا بنده‌اند
 شاعر و نقاش و نویسنده‌اند
 گاه رافائل گاه میکال آنژ آورم
 گاه هومر گاه هرودت پرورم
 گاه کمال‌الملک آرم پدید
 روی صنایع کنم از وی سپید
 گاه قلم در کف دشتی دهم
 بر قلمش روی بهشتی دهم
 گاه به خیل شعرا لج کنم
 خلقت فرزانه‌ی ایرج کنم
 تار دهم در کف درویش‌خان
 تا بدهد بر بدن مرده جان
 ذکر همه‌ی این نام‌ها باعث شده است که این مثنوی صبغهای ایرانی‌تر به خود بگیرد و روح ایرانی در همه‌ی ابیات

ایرج در سال
 آخر زندگانی
 خود، مثنوی
 دل‌ربای «زهره
 و منوچهر»
 را سرود
 ولی حیف که
 نتوانست آن را
 به پایان ببرد.
 بعد از وی نیز،
 بزرگانی چون
 دکتر حسابی،
 ابیاتی به آن
 افزودند ولی
 بیان و قریحه‌ی
 ایرج میرزا را
 نداشتند

آن حضور یابد. برجسته‌سازی (Foregrounding) که ایرج در ابیات خود به کار می‌برد، بسیار قوی است و این مورد بیش‌تر در واژگان به کار رفته دیده می‌شود. بازنمایی (Representation) این مثنوی هم خود جای دیگری دارد و کاملاً مشاهده می‌شود و شاید دلیل محکم‌تری برای آن این باشد که شکسپیر قبل از آن که شاعر والایی باشد، نمایش‌نامه‌نویس قدرت‌مندی بوده است و ایرج میرزا بر این مسئله صحنه گذاشته و شعر خود را در قالب یک نمایش زیبا و دل‌چسب نشان داده است.

در پایان، می‌توان گفت که مثنوی زهره و منوچهر یکی از منظومه‌های بسیار زیبا، اسطوره‌ای و مردمی است که عشق در آن با تمام وجود هنرنمایی کرده است. هرچند که زهره الهه‌ای عاشق و تا حدودی هوس‌باز معرفی شده اما حضور خود الهه‌ی عشق در منظومه‌ای عاشقانه به قدرت بیان شاعر و قریحه‌ی خلاق او کمک کرده و ایرج میرزا آفریننده‌ی این اثر، هرچند تحت تأثیر «نوس و آدونیس» و ترجمه‌ی آن، شاهکاری مانا از خود به یادگار گذاشته است.

پی‌نوشت

۱. در ادبیات دینی-مذهبی ما و در روایات اسلامی «زهره» همان زنی است که دو فرشته «هاروت و ماروت» را فریب داد و شیفته‌ی خود کرد و نام اعظم خدا را از آنان جویا شد و با به زبان آوردن آن به آسمان رفت و به ستاره‌ای درخشان به همین نام تبدیل شد.

منابع

۱. آرین پور، یحیی؛ از صبا تا نیما، کتاب‌های جیبی، تهران، ۱۳۵۱.
۲. پروین، استیوار؛ اساطیر روم، مترجم: باجلان فرخی، انتشارات اساطیر، تهران، ۱۳۸۱.
۳. حائری، سیدهادی؛ گنجینه‌ی ذوق و هنر ایرج، جهان‌نما، ۱۳۷۰.
۴. درودیان، ولی‌الله؛ سرچشمه‌های مضامین شعر ایرج میرزا، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۰.
۵. ریاضی، غلام‌رضا؛ ایرج و نخبه آثارش، کتابخانه‌ی ابن‌سینا، تهران، مردادماه ۱۳۴۲.
۶. شکیبا، پروین؛ شعر فارسی از آغاز تا امروز، انتشارات هیرمند، تهران، ۱۳۷۰.
۷. شهریار، کیهان؛ زن در اساطیر ایران و بین‌النهرین، انتشارات فارس، تهران، ۱۳۷۸.
۸. عقیقی، رحیم؛ اساطیر و فرهنگ ایران در نوشته‌های پهلوی، انتشارات توس، تهران، ۱۳۷۴.
۹. فاطمی، سعید؛ اساطیر یونان و روم، ج ۱، چاپ دانشگاه تهران، ۱۳۴۷.
۱۰. گرمال، پیر؛ فرهنگ اساطیر یونان و روم، مترجم: احمد بهمنش، انتشارات دانشگاه تهران، بی‌تا.
۱۱. هینلز، جان راسل؛ شناخت اساطیر ایران، مترجم: باجلان فرخی، اساطیر، تهران، ۱۳۸۳.
۱۲. هینلز، جان راسل؛ شناخت اساطیر ایران، مترجمان: ژاله آموزگار و احمد تفضلی، کتاب‌سرای بابل و نشر چشمه، ۱۳۶۸.
۱۳. یاحقی، محمدجعفر؛ چون سبوی تشنه (تاریخ ادبیات معاصر فارسی)، انتشارات جامی، تهران، ۱۳۷۶.